



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۱۰/۰۴

عبدالباری جهانی

خراسان هیچگاهی نام سابق افغانستان نبوده است (با اضافات ضروری)

بتاریخ هفتم ماه سپتمبر سال جاری، سیدمخدوم رهین با مسوول صفحه بین المللی سیاست افغانستان، محترم ضرابی مصاحبه ای داشته بود که قسمت اولی آن در باره ثابت ساختن قهرمانی و وطنپرستی احمدشاه مسعود و موضوع دوم آن درباره کلمه خراسان بود، که بقول رهین نام سابقه افغانستان و یک کلمه پرافتخاری بوده است.

اینجانب با موضوع اولی او، که بیشتر از سی سال مورد بحث افغانها بوده چندان سروکاری ندارم؛ ولی با موضوع دومی آن که طبق ادعای آقای رهین « خراسان یک منطقه ای بوده که از آمو تا سرحد هندوستان امتداد داشته است و در این منطقه وسیع هرکسی و یا هر سلسله ای که پادشاهی نموده اند مرکز قدرت یا پایتخت آنها در حقیقت مرکز و پایتخت خراسان بود. بطور مثال در وقت صفاری ها، مرکز خراسان همانا سیستان، در وقت سامانیها بخارا، در وقت غزنوی ها غزنی، در وقت تیموری ها هرات و...»

اولاً اگر این ادعای بپمورد آقای رهین را، برای یک لحظه قبول کنیم؛ خود بخود ثابت میسازد که خراسان یک قلمرو سیاسی نه بلکه یک محدوده جغرافیایی بوده که در ازمنه مختلف دارای ده یا پانزده پایتخت بوده است. اگرچه این ادعای آقای رهین، بذات خود، قابل تأمل است. بطور مثال در وقت صفاری ها مرکز قدرت آنها سیستان بود و خراسان را، بحیث یک قلمرو جداگانه، هر وقتی به زور شمشیر فتح مینمودند. توجه آقای رهین را به این متون تاریخ سیستان معطوف میدارم:

« و یعقوب به سیستان باز گشت سیزده روز مانده از جمادی الاول سنه تسع و خمسين و مائی و اندرین سال برف بسیار افتاد بسیستان چنانکه خرما بُنان خشک گشت. پس یعقوب روزگاری بسیستان ببود باز قصد خراسان کرد. و حفص بن زونک را خلیفه خویش کرد بسیستان... » تاریخ سیستان ص ص ۲۱۸-۲۱۹

« چون به نشاپور قرار گرفت سالوکان (دزد و خونی و راهزن، حاشیه) خراسان جمع شدند و تدبیر کردند که این مرد صاحب قران خواهد بود و دولتی بزرگ دارد و مردی مردست و کسی برونیايد. مارا صواب آن باشد که بزینهار او رویم بروزگار دولت او زندگانی همی کنیم... و یعقوب ایشانرا بنواخت و خلعت داد و باخویشتن بسیستان آورد و فرمان داد تا سر عبدالرحیم که او را کشته بودند خوارج برگرفتند و بیاوردند... » همان کتاب ص ص ۲۲۴-۲۲۵

« و خبر مرگ او بسیستان روز یکشنبه دوازده روز مانده از شوال سنه خمس و ستین و مائی رسید. و هفده سال و نه ماه امیری کرد و خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال او بودند... » همان کتاب ص ص ۲۳۳

و در تاریخ سیستان با همین قبیل عبارات به وفرت مواجه میشویم که بصورت آشکار سیستان را از خراسان جدا میسازد او این هردو را ساحات جداگانه جغرافیایی قلمداد مینماید. بعداً نشان خواهیم داد که بعضاً ساحاتی را از خراسان جدا آورده اند که اکثر اوقات اجزاء لاینفک خراسان تصور میشوند.

این ادعای آقای رهین سزاوار تأمل عمیق است که میگویند سامانی ها پادشاهان خراسان بودند و مرکز آنها بخارا بود. از متن تاریخ بخارا به وضوح دیده میشود که ماوراءالنهر، که سامانی ها در آن سلطنت مینمودند، و خراسان ساحات و مناطق جداگانه اند. در باره اسماعیل بن احمد سامانی، که در ماوراءالنهر پادشاهی مینمود و مرکز سلطنتش بخارا بود میخوانیم: « و میان امیر اسمعیل و رافع بن هرثمه، که بدان تاریخ امیر خراسان بود، دوستی بود. امیر اسمعیل به وی نامه کرد و از وی یاری خواست... » نرشخی، تاریخ بخارا ص ۱۱۴

و وقتی اسمعیل اسمعیل سامانی عمر لیث را شکست داد و او را، دست بسته، تسلیم خلیفه عباسی المعتضد بالله نمود؛ خلیفه در بدل این خدمت اسمعیل سامانی منشور قلمرو خراسان را به او داد» و چون امیر اسمعیل عمر ولیث را

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

نزدیک خلیفه فرستاد خلیفه منشور خراسان را به وی فرستاد و از عقبه حلوان و ولایت خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان و سند و هند و گرگان همه اورا شد. و برهر شهری امیری نصب کرد و آثار عدل و سیرت خوب ظاهر کرد... « همان کتاب ص ۱۲۷

در کتاب تاریخ بخارا، جاییکه از خراسان یادآوری شده از قلمرو رسمی سامانی ها یعنی ماورالنهر، که مرکزش بخارا بود، حیثیت جداگانه دارد و برخلاف ادعای آقای رهین، که میگویند این خطه یکی وقتی خراسان نامیده میشد و مراکز یا پایتختهای آن از جایی به جایی تغییر میافتد خراسان یک منطقه جغرافیایی علیحده است. همچنین در دوران سلطنت غزنوی ها، وضعیت جغرافیایی خراسان، برخلاف ادعای آقای رهین و سایر خراسانیان میباشد. در معتبرترین مأخذ تاریخ غزنویان، تاریخ بیهقی، چندین دفعه با کلمه خراسان بصورتی مواجه میشویم که غزنی را بصراحت تمام از خراسان جدا قلمداد مینماید. « امیربرین ملطفه واقف شد و نینگ از جا بشد و در حال چیزی نگفت و دیگر روز استادم را درخلوت گفت که می بینی کار این ترکمانان بکجارسید؟ ... و مصرح بگفت که: اینک ما حرکت میکنیم، با پنجاه هزار سوار و پیاده و سه صد پیل و بهیچ حال بغزنین باز نگریم، تا آنگاه که خراسان صافی کرده آید، تا شادمانه شوند و دل بتمامی بر آن قوم ننهند. گفت چنین کنیم « تاریخ بیهقی ص ص ۶۷۴-۷۵

در جای دیگر میخوانیم «... و امیر مدتی شراب نخورده و پس از نماز و قربان امیر برخاست و برخوان نشست و ارکان دولت و اولیا و حشم را فرود آوردند و بخوانها بنشانند و شاعران شعر خواندند که عیدفطر شعر نشنوده بود و مطربان بر اثر ایشان زدن گرفتند و گفتن و شراب روان شد و مستان باز گشتند و شعرا را صلّه فرمود و مطربان را نفرمود و ازخوان برخاست. شراب خورده و بسرای فرود رفت و قوم را جمله باز گردانید و پس ازین بیک هفته پیوسته شراب خورد و بیشتر با ندیمان. و مطربان را پنجاه هزار درم فرمود و گفت: کار بسازید که بخوایم رفت و در خراسان بخواهد بود شراب خوردن تا خصمان خواب نبینند...» همان کتاب ص ۶۷۶

بوس ورت در کتاب خود تاریخ غزنویان، از قول عتبی مینویسد: «... سلاطین غزنوی خراسان و منابع غنی آنرا همچون گاو شیرده تلقی می کردند. گذشته ازین خراسان از غزنه دور بود، و درمقابل غزنه پیوسته از منابع و ثروت هند آنچه میخواستند بیرون می کشیدند. در مقایسه با غزنویان، پادشاهان ایرانی سابق خراسان که بیشتر منافع خودرا با مصالح خراسان یکی می دانستند غزنویان علاقه ای به رفاه مردم منطقه و دفاع از آن نداشتند.» بوسورت، تاریخ غزنویان ص ۸۳

وقتی که، در زمان سلطان مسعود، صاحب دیوان خراسان بنام ابوالفضل سوری، از آن ولایت هدیه ها میآوردند و تسلیم خزانه سلطان مسعود مینماید و سلطان مسعود در نهان آن هدیه ها را قیمت نموده چهاربار هزار هزار درم آمد رو به بومنصور نموده و میگوید: « نیک چاکریست این سوری. اگر مارا دو سه چنین چاکر بودی بسیار فایده حاصل شدی. گفتم هم چنانست. و زهره نداشتم که گفتمی از رعایای خراسان می باید پرسید که بدیشان چندین رنج رسانیده شده باشد، بشریف ووضیع، تا چنین هدیه ها ساخته آمده است و فردا روز پیدا آید که عاقبت اینکار چگونه شود. و راست همچنان بود که بومنصور گفت که سوری مردی متهور و ظالم بود چون دست او کشاده گردید، برخراسان، اعیان و روعسا را برکند و مالهای بی اندازه سند و اسیب و ستم او بضعفا رسید و از آنچه سنده بود از ده درم پنج سلطان را بداد... « تاریخ بیهقی ص ۵۰۰ شاعری در باره سوری مینویسد:

امیرا، بسوی خراسان نگر ««««« که سوری همی بند و ساز آورد
اگر دست شومش بماند دراز ««««« پیش تو کار دراز آورد
هرآن گله کان را بسوری دهی ««««« چو چوپان بد داغ باز آورد
بیهقی ص ۵۰۲

تاریخ بیهقی حتی ما را از سفارت دربار غزنه در خراسان اطلاع میدهد: « چون بروزگار امیر مودود رسم و در روزگار امیر عبدالرشید از جمله معتمدان و خدمتگاران همه اعتماد بروی افتاد، از سفارت برجانب خراسان در شغلی سخت بانام از عقد و عهد باگروهی از محتشمان که امروز ولایت خراسان ایشان را دادند. و بدان وقت شغل دیوان رسالت من میداشتم و آن احوال نیز شرح کنم... « همان کتاب ص ۱۱۷

در کتاب راحةالصدور میخوانیم: ... چون سلطان مسعود از هندوستان با غزنین آمد و از استیلای سلجوقیان و شوکت ایشان خبریافت کس بامیر خوراسان فرستاد که باید بجنگ سلجوقیان روی و ایشانرا از ولایت خوراسان دورکنید. امیر خوراسان جواب داد که کار ایشان بیش از آنست که من و امثال من بایشان مقاومت توان. سلطان فرمود که از کار می گریزد یا قاعده خویش می نهد تا چون کاری برآید بازار تیزکند. جزماً فرمود که این مهم ترا کفایت می باید کردن.

امیر خراسان برخاست و لشکر بیاراست. مصاف کشیدن همان بود و هزیمت شدن همان. سلجوقیان چون این مصاف بشکستند جرأتی تمام یافتند و عظمتی عظیم در خراسان پیراگفتند و طغرل بیگ بنشاپور آمد و بشادیاخ بر تخت مسعود نشست. مردم مضطرب شدند منادی فرمود که کس را نرنجانند. « راوندی، ص ص ۹۶-۹۷ بدین ترتیب می بینیم که نه در زمان صفاریان سیستان مرکز خراسان، نه در زمان سامانی ها بخارا، نه در زمان غزنوی ها شهر غزنه و نه در زمان آل سلجوق شهر مرو مرکز خراسان بوده است. خراسان گاهی محدود به مشهد و نشاپور و گاهی شامل ماورالنهر، کابل، بلخ و بامیان و منطق دوردست میگردید که بعداً بحث خواهیم نمود ولی بهیچوجه اسم سابق افغانستان نبوده است. اگر کسی قناعت نمی نمایند نمایند. شهر هرات، که در اکثر متون کلاسیک بحیث مرکز خراسان و مهمترین شهر خراسان نامیده شده است: همچو بحراست این جهان در وی خراسان چون صدف

در میان آن صدف شهر هری چون گوهری برخلاف ادعای آقای رهین، که ادعا میکند افغانستان از زمان احمدشاه بابا تا دوران شاه زمان خراسان نامیده میشد، احمدشاه بابا هم قلمرو خود و هم خراسان را میشناخت و مورخ دربار او نویسنده تاریخ احمدشاهی، محمودالحسینی المنشی، در کتاب موصوف بیش از پنجاه دفعه از خراسان یاد آور میشود و بطور صریح نشان میدهد که مطلب او افغانستان نه بلکه خاک ایرانست: « چون داعیه تسخیر خراسان و سفر دور و دراز ممالک ایران پیش نهاد خاطر الهام مآثر خدیو کیهان بود. شهزاده قمر طلعت خورشید شوکت فریدون مکننت جمشید لوا نواب کامیاب فلک جناب سپهر انتساب تیمور میرزا را به نیابت سلطنت تعیین و اختیار نصب و عزل سرداران و بیگلر بیگیان و غیره را به کف اقتدار آن فرزند جوهر خرد مندی تفویض نموده... » المنشی، تاریخ احمدشاهی ص ۱۷۰

در جای دیگر مینویسد: « چون نظام کارگاه جهان وابسته به اراده و مشیت خالق انس و جان است مرقوم رقم چنان بود که مملکت خراسان روزی چند جولانگاه توسن اوباش بوده کارش از نظام افتد و باز به یمن توجه فرماندهی والا هم و پادشاهی معدلت شیم به زیور حسن تعمیر آراسته و از خس و خاشاک اشرار مصفا گشته به حالت آبادی گراید... » همان کتاب ص ۱۷۲

و احمدشاه بابا حتی هرات، که در اکثر کتب کلاسیک جغرافیا مهمترین شهر خراسان نامیده شده است در خراسان شامل نمیدانست بلکه آنرا ملک آبایی خود میدانست. اگر مکتوب های دیگری از احمدشاه بابا بجای مانده باشند بنده اطلاع ندارم ولی از مکتوبیکه عنوانی خلیفه عثمانی سلطان مصطفی ثالث ۱۷۷۴-۱۷۵۷ فرستاده اند و در باره فتوحات خود معلومات داده اند این مطلب به خوبی واضح میگردد. احمدشاه بابا بعد از فتح نمودن پنجاب، ملتان و کشمیر و مقرر نمودن حکام در همان مراکز به صوب دارالقرار قندهار حرکت نموده مینویسد: « و از آنجا باقتضای رای صواب نما تسخیر مملکت خراسان و تنبیه اشرار و مفسدان الکای فسحت نشان الی اقصای ممالک ایران پیش نهاد عزیمت گردید » نامه احمدشاه ابدالی به عنوان خلیفه عثمانی مصطفی ثالث ص ۲۲ احمدشاه بابا در راه فتح نمودن خراسان، اول شهر هرات را محاصره نموده و بعد از فتح نمودن شهر هرات، که محاصره آن سه ماه بطول میانجامد، مینویسد:

« و توپخانه بسیار و دیگر اسباب حرب و پیکار بیرون از حصر و شمار بضبط امنای سرکار در آمد و آن مملکت موروث که پایتخت ریاست و حکومت والد ماجد و اعمام گرام و برادران عالی مقام (انارالله برهانهم) بود بفضل و تالیید پروردگار از تصرف اصداد و اغیار برآمد و حق بمرکز قرار و دولت بجای خود استقرار یافت » همان مأخذ ص ص ۲۶-۲۷

احمدشاه بابا ازین حقیقت واقف بود که کدام ساحات را خراسان و کدام ساحات را قلمرو خود، که مرکز آن دارالقرار قندار بود، بنامد. وقتی احمدشاه بابا مشهد را فتح نمود و نواسه نادر افشار شاه رخ میرزا را، که مخالفینش از نعمت بصیرت محروم شده بودند، بار دیگر بر سریر تخت مشهد نشاند و همه کسانی را که حین محاصره مشهد با لشکر احمدشاه بابا جنگیده و مقاومت نموده بودند عفو نمودند عزم رفتن بسوی کشور خود را جزم نمودند. احمدشاه بابا در همان نامه مینویسد:

« روسای اکابر ارض اقدس بلکه تمامی اهالی خراسان در ازای این عواطف نمایان زبان شکر و ثنا گلریزان ساخته و حلقه اطاعت و انقیاد در گوش جان انداخته مسرور و کامران آسوده در مهاد امن و امان نشستند. بعد از ان فراغ این امور انتهای ابویه منصور بدارالقرار قندهار شد. » نامه احمدشاه ابدالی ص ص ۳۶-۳۷ بعد از ارایه نمودن چنین اسناد معتبر و نامه شخص احمدشاه بابا، در مقابل این ادعای آقای رهین و به اصطلاح خراسانیان دیگر چه میتوانیم بگوئیم، که ادعا دارند احمدشاه بابا قلمرو خود را خراسان مینامید و یا بادشاه خراسان بود و مرکز سلطنت او قندهار.

آقای رهین ادعا میکند که افغانستان یگانه کشوریست که در تاریخ خراسان نامیده میشد و بعداً میفرمایند که در زمان تیمورشاه و شاه زمان هم این کشور خراسان نامیده میشد و با به پایان رسیدن سلطنت شاه زمان و بعد از کورشدن او، نام خراسان به اثر دسایس انگلیس ها و قاجاری ها از بین رفت!!
اولاً اینکه وقتی احمدشاه بابا خراسان را میشناخت و خراسان را آنطرف هرات مینامید، فرزند او تیمورشاه چطور کشورخود را خراسان نامید و از طرف دیگر جورج فورستر George Forster سیاح، و شاید جاسوس دولت انگلیس، در سفرنامه خود، که در زمان تیمورشاه از سال ۱۷۸۲ تا سال ۱۷۸۴ ترتیب نموده، بصورت آشکار و واضح نشان میدهد که این کشور در خارج از سرحدات افغانستان و در ممالک همجوار به این نام شناخته شده بود. فورستر مینویسد: پشاور به وسیله یک زنجیر تجارتي ایران، افغانستان و هند را باهم وصل مینماید و از همین سبب حیثیت یک مرکز تجارتي مهم را اختیار نموده است. Forster, A Journey from Bengal to England Vol2 p50

همچنان مینویسد: وقتی با وفات تیمور (مطلب تیمور کورگانی است، جهانی) امپراطوری بزرگ او مضمحل و چند پارچه گردید و در نتیجه اثر حکومت ترکان در افغانستان باقی نماند گفته میتوانیم که این منطقه تا زمان بابر ۱۵۰۶ از طرف رهبران محلی اداره میشد. Ibid P76
در جای دیگر مینویسد: بازار ها و دکانهای عمومی تنها در شهرهای مهم ایران و افغانستان دیده میشوند. مسافری مجبور هستند که از صاحبان خانه ها مواد خوراکی بدست بیاورند و آنها هم اکثراً چندان کمک کرده نمیتوانند. Ibid p142

مهمتر از سفرنامه فورستر قرارداددایست که سرجان مالکم در ماه جنوری سال ۱۸۰۱ در ایران امضاء نموده و در آن قرار داد چندین دفعه از افغانستان نام برده شده است. اگر افغانستان نام رسمی و قبول شده این کشور نمیبود چطور به اسناد مهم رسمی آنوقت راه مییافت. سرجان مالکم، که به منظور، یا بهانه قرار داد تجارتي، به ایران قاجار سفر نموده بود، در نتیجه یک قرارداد دوستی و نظامی بین دو کشور را، که مشتمل بر پنج ماده بود، بدست آورد.

ماده دوم: هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که بهندوستان حمله نماید چون سکنه هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشد یک قشون کوه پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگزاران اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ایران با افغانستان مأمور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمانن جدیت و کوشش را بکار خواهند برد که آن مملکت بکلی مضمحل و پریشان گردد.

ماده سیم: اگر پادشاه افغانستان مایل گردد که از در دوستی و صلح وارد شود دولت شاهنشاهی ایران حین تعیین شرایط صلح این مسله را مسلم و حتمی خواهند نمود که پادشاه افغانستان و قشون او خیال حمله و هجوم به هندوستان را که جزء قلمرو پادشاه انگلستان میباشد بکلی از سر خود بیرون نمایند و آنرا برای همیشه ترک گویند. ماده چهارم: هرگاه اتفاق افتد که پادشاه افغانستان یا کسی از ملت فرانسه بخواهد با دولت شاهنشاهی ایران داخل جنگ گردد اولیای دولت پادشاهی انگلستان هر میزان توپ و مهمات قشونی که ممکن باشد با تمام اسباب و لوازم آن و اشخاص لازم در هرات از بنادر ایران که معین نمایند تسلیم عمال دولت شاهنشاهی ایران خواهد نمود. محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ص ۳۴

نهمی فهمیم که برای قناعت آقای رهین و خراسانیان چه دلیلی محکمتر ازین بیاوریم تا نشان بدهیم که در زمان پادشاهی در انی ها نه تنها افغانستان خراسان نامیده نمیشد و پادشاهان درانی می فهمیدند که کدام منطقه را خراسان بنامند بلکه نام افغانستان در کشورهای همجوار و حتی در اسناد لندن قبول شده و عمومیت یافته بود. گرچه بنده چندین سال قبل در باره خراسان و موقعیت جغرافیایی آن مضمون نسبتاً مفصل نگاشته بودم؛ برای معلومات آن عده خواننده هاییکه مضمون مذکور را مطالعه فرموده اند خلاصه بعضی قسمت های آن مضمون را تکرار مینمایم. خراسان و آریانا:

مرحوم احمد علی کهزاد در کتاب خود « افغانستان در شهنامه» با کشور خود افغانستان عشق و علاقه عمیق خود را نشان داده اند و در حقیقت تحقیق بسا عمیق و قابل قدر میباشد؛ البته این ادعای او قابل تأمل است که مینویسد کشورما، که در تاریخ معاصر، افغانستان نامیده میشود، در دوره اسلامی به نام خراسان و در زمانه های قدیم به نام آریانا یاد میشد. در حالیکه آریانا و خراسان هر دو نامهای جغرافیایی مناطق بوده و بر هیچ قلمرو سیاسی اطلاق شده نمیتواند. منطقه ای بنام آریانا یاد میشد که بعضاً افغانستان هم در آن شامل میبود و خراسان هم یک منطقه ای بوده است که بسا مناطق افغانستان معاصر را احتوا مینمود.

به اساس تعريف انترنيت، آريانا براي معرفي يك منطقه اصطلاح عمومي جغرافيايي بوده كه در زمانه هاي قديم بين اسياي مركزي و اندوس تا سند و پاكستان را احتوا مينمود. مرحوم عبدالحى حبيبي، به حواله سروده هاي ويدي آنرا آريانا ويجه مينامد و مينوسد كه كلمه او بجه فعلاً هم در زبان پښتو مستعمل بوده و به معني منطقه و آرامگاه استعمال ميشود. مرحوم حبيبي به حواله دانشمندان تاريخ مينويسد آريانا ويجه يا سرزمين پامير يا حوالی خوارزم و كناره هاي درياچه خزر بود كه متصل ساحت جغرافيايي مورد بحث ماست... حبيبي، تاريخ مختصر افغانستان ص ۸

شخص مرحوم كهزاد هم در باره حدود آريانا مينويسند كه سرحد آن از طرف شرق اندوس، حد جنوبي آن بحر هند، خط شمالي آن سلسله كوه هاي پاراپاميزوس و يك سلسله كوهستان هاي ديگر بود كه از شمال هند تا بحيره خزر امتداد يافته بود. مرحوم كهزاد مينويسند كه طرف مغرب اين سرزمين با همان خط تعيين ميگرديد كه پارتيا را از مديانه و كرمان را از فارس و پاره تاكنه جدا ميكرد. كهزاد، د افغانستان پخوانی تاريخ لومړی جلد ص ۵۵ مورخين هندی اين منطقه را آريانا ورته مينامند و به اين عقیده هستند كه اين سرزمين از دامنه هاي پامير تا هند شمالي و تا اطراف دكن را احتوا ميكرد. آريانا ويجه، آريانا ورشه، آريانا ورته يا آريانا را به هر اسمي كه ياد كنيم در طول تاريخ تغييراتي را ديده است. اين منطقه بحيث يك کشور مشخص نه بلکه بحيث يك منطقه زماني وسيع شده و زماني هم كوچكتر و محدود گشته است. آريانا هيچ وقت قلمرو سياسي نبوده بلکه يك منطقه وسيعي بوده است كه افغانستان معاصر هم گاه گاهي يك حصه آنرا تشكيل ميداد. ولي افغانستان همچوقت آريانا خوانده نشده است و در زمينه هيچ سندی وجود ندارد.

همينطور هم خراسان، كه به مطلع الشمس و آفتاب برآمد ترجمه گرديده است، هيچ وقت نام افغانستان نبوده بلکه بعضی مناطق افغانستان هر وقت در خراسان شامل بوده است. طوس، هرات، نيشاپور و بادغيس اكثر اوقات شهرهاي مهم خراسان بوده و هرات هم هر وقت مهمترين شهر ستراتيژيك و حاصل خيز خراسان قلمداد شده است. در حدودالعالم آمده است كه خراسان يك ناحيه است كه بطرف مشرق آن هندوستان، بطرف جنوب آن بعضی حصص خراسان واقع بوده و بعضی از حدود آن تا علاقه گرگان و حدود غور بوده و به طرف شمال آن د ياي آمو موقعيت دارد. بعداً مينويسد كه پادشاهي هاي خراسان و ماورالنهر در سابق از همدیگر جدا بوده مگر فعلاً پادشاهي متحد را تشكيل ميدهد و پادشاه خراسان در بخارا می نشيند و او زال ساماني هاست كه از اولاده بهرام چوبين ميباشد. حدودالعالم ص ۳۸۶

می بينيم كه خراسان هم، كه شهر مهم افغانستان هرات يكي از مراكز آن بود گاهي بزرگ و گاهي محدود ميشد. گاهي از بغداد، گاهي از ماورالنهر، سيستان و گاهي از غزني اداره ميشد. ولي هيچ پادشاه منطقه هيچ گاهي خود را پادشاه خراسان خوانده بلکه بعضاً مالك خراسان بوده كه آنرا معمولاً به زور شمشير ميگرفت.

و عجبتر اينست كه همين كتاب حدودالعالم، در يكجاي ديگر غور را از همه اولتر در زمره شهرهاي مهم خراسان آورده و بعد از آن سيستان، فراه، بُست، زميندور، غزني، كابل، پروان، بدخشان ميآورد و شهرهاي مهمي مانند طوس، هرات، بادغيس، نيشاپور و مرو را، كه اكثرأ در خراسان شامل ميباشد، ذكر نمی نمايد. همان كتاب ص ص ۹۳-۳۹۲

همين شهر بُست را، كه قبلاً در زمره شهرهاي خراسان ميآورد، بعداً در سرزمين هندوستان ذكر ميكند و مينويسد كه بر كرانه هاي دريای هلمند موقعيت دارد. دارای قلعه مستحکم بوده، ناحیه های بسيار دارد و شهر تاجران است. همانجا

همين نويسنده بعداً مينويسد « و اندر غزنين و حدود اين شهر كهها كه ياد كرديم جای ترکان خَلخ است و اين ترکان خَلخ نیز اندر حدود بلخ و تخارستان و بست و گوزگانان بسيار اند و اما غزنين و ناحيتها كي بدو پيوسته اند همه را بزابلستان بازخوانند. پروان شهريست بانعمت و جای بزرگانان و در هندوستان است» همانجا در همين صفحه، در باره كابل مينويسد كه يك شهرك است كه قلعه مستحکم دارد. مسلمانان و هندوان در آن زندگي ميكنند. اين شهر دارای بتخانه هاي بسيار بوده و راجای قنوج تا زيارت اين بتها را ننموده باشد خود را پادشه نميخواند و بيرق پادشاهي خود را از همين شهر بلند ميكند. همانجا

در كتاب احسن التقاسيم پوشنج، بادغيس، غرجستان، مرو رود، تخارستان، باميان، طوس، بلخ، غزنين، والشان، مستونگ، شال، بُست، هرات، جوزجان، مرو شاه جهان، نيشاپور، بدخشان و بعض شهرهاي ديگر را در خراسان مياورد كه اكثر آنها در افغانستان كنونی موقعيت دارد. مقدسي ص ص ۳۱-۴۳۰

مسالك و ممالك تقريباً همين مناطق را در حدود خراسان ذكر ميكند و مينويسد كه به طرف شرق خراسان سيستان و هندوستان موقعيت دارند. چون ما غور، علاقه خَلخ و اطراف كابل را حصه ای از هندوستان بشمار آوردیم. اصطخري ص ۲۰۲

در حالیکه در کتابهای کلاسیک جغرافیا و تاریخ کابل را یکی از شهرهای مهم خراسان مینامند مگر ادیسی تجارت نیل کابل را، که میگویند کیفیت بسیار عالی دارد، با چین، خراسان و سند ذکر مینماید و مینویسد که کابل تکه های نخی را صادر میکند. Eliot and Dowson Vol 1 p 92

اصطخری تقریباً همه آن شهرها را که در حدودالعالم و احسن التقاسیم آمده اند در خراسان ذکر میکند مگر همه این کتابهای چهارگانه، که فوقاً ذکر نمودیم، خراسان را بحیث اقلیم ذکر مینمایند. ما به هیچ صورت آنرا افغانستان و یا کشور دیگر نامیده نمیتوانیم. بلکه همین قدر گفته میتوانیم که این مناطق اکثراً در افغانستان شامل بوده اند نه اینکه ادعا کنیم که، در سابق، نام افغانستان یا خراسان و یا آریانا بوده است. از طرف دیگر کتابهای که در باره خراسان بما اطلاع میدهند به اندازه مغشوش هستند که آدم فهمیده نمیتواند کدام شهرها را شامل خراسان بداند و کدام شهرها را از آن قلمرو خارج بحساب بیاورد. زیرا اگر این قول ادیسی که مینویسد کابل با چین، سند و خراسان تجارت نیل و تکه های نخی دارد جدی بگیریم چطور معلوم خواهیم نمود که خراسان بکدام طرف کابل واقع است. و اگر کابل شامل خراسان نباشد و با خراسان تجارت داشته باشد افغانستان را چطور خراسان نامیده میتوانیم. در متن ادیسی، کابل در خراسان آمده نمیتواند زیرا او مینویسد که کابل با خراسان تجارت دارد. و اگر این قول حدودالعالم را جدی بگیریم که بخت و پروان را در هندوستان آورده در اینصورت کجا را خراسان مینامیم؟

در کتاب انسایکلو پدیا آف اسلام هم خراسان را طوری معرفی نموده که به مناطق خاص اشاره نمی کند بلکه مینویسد که در قرون اولیه اسلام خراسان از جنوب بحیره کسپین تا نیشابور، مرو، کشورهای آسیای مرکزی اتحاد شوروی سابق تا اندوس و سند را شامل بوده است. در این صورت هیچ کشوری را بطور مشخص به خراسان نسبت داده نمیتوانیم بلکه در اطراف افغانستان بعضی مناطق کشور های متعدد در خراسان شامل بوده که امروز بحیث یک منطقه وسیع وجود ندارد و صرف یک ولایت ایران بدین نام موجود است. به همین منوال، قبل از آنکه احمدشاه بابا، در قرن ۱۸ میلادی افغانستان را تاسیس نماید، نام افغانستان همین حالت مغشوش را داراست. حتی برای اولین بار که در تاریخ نامه هرات اسمی از افغانستان برده شده مطلب متن کتاب افغانستان امروزی نه بلکه یک منطقه جداگانه میباشد که در منطقه خیبر پختونخوای پاکستان امروزی شامل است. کتاب تاریخنامه هرات، که سیف هروی بیش از تقریباً ۸۰۰ سال قبل از امروز به رشته تحریر کشیده اند اولین کتابیست که بیش از ۲۰ دفعه نام افغانستان را ذکر میکند. در این کتاب آمده است، که پادشاه هرات شمس الدین کرت، که از نسل سلسله غوری ها بوده است و با قهرمانان افغانها ملک المارو شعیب افغان و سندان افغان جنگهای متعدد نموده. ملک شمس الدین با ملک المار ۵۹ روز جنگ نموده و بالاخره قلعه تیری را از ملک المار گرفت و امر نمود که المار را دو شق کنند یعنی عذاب کش کند. شمس الدین کرت بعد از تارومار نمودن و کشتن افغانها از افغانستان به تکیانباد میروند و ملک عزیزالدین تولک و مبارزالدین محمدنهی را با سه هزار عسکر در تکیانباد گذاشت. هروی ص ۲۰۷

سیف هروی، چندین دفعه، در افغانستان از جنگهای میان افغانها و ملک شمس الدین کرت یادآوری مینماید. مگر تکیانباد، که پنجوایی یکی از شهر های مهم آن قید شده است، و مرحوم عبدالحی حبیبی آنرا کندهار یا علاقه کندهار می پندارد و ما در تاریخ سیف هروی میخوانیم که شمس الدین کرت از افغانستان به تکیانباد میآید پس این افغانستان درکجا موقعیت دارد؟ افغانستان سیف هروی قطعاً افغانستان امروزی نبود بلکه مسکن افغانها بوده است که مورخین به اتفاق آنرا دامنه های کوه سلیمان خوانده اند. همین علاقه است که بنام روه یاد میشود و از کابل و ننگرهار، که بعضاً از کندهار هم ذکری بعمل آمده است، عبارت بود و تا اباسین امتداد دارد. تهداب افغانستان امروزی را احمدشاه بابا مانده اند، که از مشهد و نیشابور تا کشمیر، دهلی و سند وسعت داشت. ولی افغانستان، بحیث مسکن و مأمن افغانها، بیش از ششصد سال قبل از افغانستان امروزی وجود داشت و افغانهای باشند آن به شجاعت و دادن قربانی ها از آن دفاع مینمود.

همچنان ضیاءالدین برنی، در سالهای اول قرن چهارده میلادی، در ملتان یادآوری از بغاوت شاهو افغان در مقابل سلطان دهلی محمدتغلق را می نماید و مینویسد که سلطان محمد برای آرام نمودن شورش شاهو افغان حرکت کرد و هنوز به ملتان نرسیده بود که شاهو عریضه خود را تقدیم سلطان نمود و تحریر داشته بود که از شورش دست بردار شده است. شاهو ملتان را ترک نمود و با افغانهای خود به افغانستان رفت. برنی، تاریخ فیروز شاهی ص ۶۸۸

البته برنی آن علاقه ایراکه او افغانستان می نامد و طبق ادعای او شاهو افغان با افغانهای خود به آن پناهنده شده است بصورت دقیق ذکر نمی کند یا ذکر کرده نمیتواند.

بیش از چهارصد سال قبل از زمان احمدشاه بابا، بشهادت مورخ ضیاءالدین برنی، افغانستان موجود بود مگر حدود و ثغور آن معلوم نبود یا حد اقل برنی اطلاع نداشت. مأمن افغانها معلوم بود و سیف هروی و برنی هردو تقریباً

عین منطقه را مسکن افغانها و افغانستان می نامند مگر در آن زمان حدود سیاسی افغانستان تعیین نشده و نامعلوم بود.

افغانستان همین کشور فعلی است که به این نام مشهور است و آنرا احمدشاه بابا تأسیس نموده است و حدود و سرحدات آن از کشمیر تا بحر هند میرسید. ولی به اثر بی کفایتی نواسه های او، جنگهای داخلی و دسیسه ها و حملات پی در پی ایران و انگلیس و سیکها آن سرزمین وسیع را از دست داد که قرنهای قبل از احمدشاه بابا بنام افغانستان یاد میشدند و مسکن تاریخی افغانها بود.

مآخذ

- ۱: فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شهنامه فردوسی. ۱۸۶۴ چاپ بمبئی
- ۲: حدودالعالم. مولف نامعلوم. چاپ کابل ۱۳۴۲
- ۳: اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالک و ممالک. ۱۳۶۸ هجری چاپ سوم تهران.
- ۴: مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم. ۱۳۶۱ چاپ اول تهران
- ۵- هروی، سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. تاریخنامه هرات. چاپ افسیت گلشن. کلکته ۱۹۴۳
- ۶- برنی، ضیاءالدین. تاریخ فیروز شاهی. (اردو) مطبعه قیصر اکادیمی حیدرآباد.
- ۷: کهزاد، احمد علی. د افغانستان پخوانی تاریخ لومړی جلد. ۱۳۳۴ کال کابل.
- ۸: حبیبی، عبدالحی. تاریخ مختصر افغانستان. ۱۳۶۸ نشرات سازمان مجاهدین مسلمان افغانستان.
- ۹: المنشی، محمود الحسینی. تاریخ احمدشاهی. د انش خپرندویه ټولنه. ۲۰۰۱.
- ۱۰: النرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا. سال ۱۳۶۲، چاپ کابل.
- ۱۱: تاریخ سیستان. تهران ۱۳۶۶.
- ۱۲: بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین کاتب. تاریخ بیهقی، تهران چاپ ۱۳۱۹.
- ۱۳: باسورت، کلیفورد ادموند. تاریخ غزنویان. ترجمه حسن انوشه. تهران ۱۳۸۳.
- ۱۴: محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹. تهران چاپ چهارم سال ۱۳۵۳.
- ۱۵: راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق. تهران چاپ اول ۱۳۸۶.
- 16: Forster, George. A Journey from Bengal to England. India 1997.
- 17: Elliot S.M and Prof John Dowson. The History of India Vol 1 . 1990 .
- 14: Encyclopedia of Islam. 1986.

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ